

عمری به همان خدایی که می‌خواهد، وسیله زندگی و شفای بیماری‌های خود و وسیله علاج و جای دکتر و طبیب و کار و عمل و کوشش و همه‌چیز او را پر کند، آن خدایی که تخیلی است آن همان بتی است که در ذهن او ساخته شده است. آن کسی که شك میکند و در شك میماند يك انسانی است که دچار ضعف فکری است و قدرت فکری ندارد که از این شك نجات یابد. این اولین حرکت فکری است در انسان که شك بکند و در پی شك دنبال تحقیق برود، حتی به یقین برسد و خصوصیت مرحوم دکتر شریعتی از آغاز جوانی و دوره دبیرستانی همین روح شکاکی بود. در همه چیز شك کرد، در دینش هم شك کرد، در دینی که بین مردم معمول است در اسلامی که مسخ شده است و دست بدست و حرفه به حرفه و صنف اسلام را وسیله صنف و حرفه و دکان و زندگی و مرید قرار داده‌اند. البته در این گیرودار يك جوان هوشمند تحصیل‌کرده باید شك بکند ولی در شك نماند.

دنبال تحقیق رفت کتاب خواند، تفکر کرد، اندیشید، هجرت کرد با مردم دنیا و مکتب‌های مختلف آشنا شد، بتدریج آفاق ذهنش باز شد و آنچه که باید بداند از يك اسلام متحرک انقلابی دریافت و بکشور خود بازگشت. این تغییر و تحول روحی بود که در اکثر جوانهای ما هست، ولی همه دکتر شریعتی نیستند که با تحقق از شك و تردید بیرون بیایند. مهمترین اثر او این بود که در دوره اختناق در دوره فشار، در دوره‌ایکه «اسلام زنده» گفتنش از نظر دستگاه بزرگترین جرم بود. شروع کرد جوانها را جذب کردن و آنها را تغییر دادن. آنهايي که مجذوب و مرعوب مکتب‌ها بودند، این رعب و جذب‌ه‌را از آنها گرفت، تا اهل تحقیق باشند، تا ببیندیشند جوانهایی را تغییر داد چنانچه دیدیم. ولی در تمام زندگیش و تا پایان عمرش میگفت: من خالی از اشتباه نیستم. بارها که با هم بودیم میگفت: اگر اشتباه میکنم شما بیان کنید، بحث کنیم من از اشتباه بیرون بیایم. این خصوصیتش بود. این یکی از مزایای انسان است که دائماً احتمال بدهد اشتباه میکند و در پی رفع اشتباهش باشد - و بشرالذین یستمعون القول و يتبعون احسنه اولئك الذین هدی هم الله و اولئک هم اولی‌الالباب - مردمی که راه یافته‌اند حرکت میکنند دارای عقل اندیشمند و اندیشده هستند کیانند؟ آنهايي که گوش میدهند با گوش باز سخن می‌شنوند و این سخن‌ها را در

دارالتجربه ذهن‌شان تجزیه و تحلیل میکنند، و آنچه بهتر است، نیکتر است، عقلانی‌تر است میگیرند. و آنچه زائد است، آنچه باطل است بیرون میریزند. این سر تکامل يك انسان است به‌خلاف ما مردم که این عیب در همه ما هست یا گوش شنوا نداریم يك مکتبی يك مطلبی را وقتی پذیرفتیم حاضر نیستیم تجزیه و تحلیل صحیحی بکنیم و از احسن تبعیت بکنیم، یا اصلاً حاضر نیستیم که دنبال احسن برویم تبعیت کنیم در همین وضع اجتماعی ما می‌بینیم دائماً انتقاد، از این بدگویی از آن بدگویی، دنبال این نق‌زدن دنبال آن نق‌زدن، ولی گوش دادن و مسئله‌مطلب‌احسن را پذیرفتن کمتر هست، یعنی ما جنبه منفی‌اش را همراهش میگیریم نه قول احسن را میگیریم، قول اصرع را میگیریم. اگر برای يك نفری بخواهیم توصیف بکنیم آن قسمتی که قسمت ضعف این شخص است، قسمت نقطه سیاه این آدم را، آنرا بزرگش می‌کنیم. ولی نقطه خیرش را می‌پوشانیم و این یکی از عیبهای اجتماعی و اخلاقی ماست که بعد از این انقلاب بخصوص می‌بینیم که بسیار رشد کرده و شاید دست‌های هم در کار است. فلان شخص، فلان وزیر، فلان معلم، کسی، کسی‌وکسی میگویند دارای این عیب است. خیلی خوب دارای این عیب هست، آیا ببینیم دارای حسنی هم هست یا نه؟ نه همان عیب را رویش انگشت می‌گذاریم وقتی هم می‌خواهیم بحث کنیم نقطه ضعف بحث‌کننده را میگیریم، نه آن نقطه حسنش را - **فیتبعون احسنه** - ولی آن مردمی که همیشه در حرکتند پیشرفت میکنند و مبشرند به آینده روشن، آنهایی هستند که قرآن میگوید - **بشر الذین یستمعون القول** - گوش‌شنوا دارند اول گوشند بعد زبان، نه اول بگویند، بعد گوش باشند. گوش میدهند، تأمل میکنند، مطلب را جذب میکنند با عقل فطری، نه عقل اکتسابی محدود، نه عقل فرمولی. چون مسائل زندگی را، دخترها، فرزندان، خواهرها، برادرها با فرمول نمیشود حل کرد. دانشگاهی‌های ما و طلبه‌های ما همه‌اش دچار فرمولند و آن اصولی را که آنها دادند، مسائل اجتماعی، مسائل انسانی، مسائل زندگی، حیات همه را میخواهند با آن فرمول حل کنند و همیشه هم وامانده هستند، و این درست نیست. علم به‌جای خود، علم تا آنجا که وسیله حرکت و تکامل باشد، نه انسان را در محدوده خود نگهدارد و نه يك چراغ ضعیفی باشد در مقابل فضائی بی‌پایان که همه‌جا را برانسان بپوشاند. این جوانهای چپ‌گرای ما هرچه بحث میکنی میگوئی

چهارتا فرمول میگذارند جلوی آدم. انسان را میخواهند با او جل کند، اجتماع را با او، حرکت انبیاء را با او، وحی را با او، خدا را با او، زندگی را با او، مبدء را با او، همه چیز را با او، با چهار فرمول يك كلید سه شاخه ای که به هر جا باید بخورد، تضاد و تزوستن و آنتی تز تمام شد مطلب. خب يك بدبختی است برای انسان، ما دینی ها هم همینطور، چند جمله ای که از آیه ای از قرآن از يك منبری که خودش معلوم نیست چقدر از دین میداند، یاد گرفتیم. همه را دیگر تکفیر میکنیم، تا کجا ما باید هشیار بشویم و بشرالذین هرانسانی يك حرف حسابی دارد، هر گوینده ای چون از فطرت و عقل، - گرچه عقل محدود - بحث میکند، حرفی دارد ما باید حرفهایش را بدانیم - **یستمعون القول** - گوش بدهیم و بسنجیم و در معرض عقل، عقل فطری نه عقل مکتبی، نه عقل فرمولی قرار بدهیم. بعد آنچه که مطابق فطرت و حق و موازینی که داریم صحیح در آمد، احسن بود، آنرا دریابیم، و ضمیمه فکر و روح و تغذیه کمال خودمان بکنیم. پوشالهایش را بریزیم بیرون **یتبعون احسنه اولئک الذین هدیمهم الله** اینها هستند که راه می یابند، متوقف نمی شوند. مثل فلان مکتب که گاهی اگر در مکتبش شك بشود، سقوط میکند. در زندان گاهی با ما حاضر نبودند بحث کنند. بعضی از زندانیان ما، دوستان ما، فرزندان مخلصی هم بودند میگفتم خوب چرا بحث نمی کنید؟ هر دو هم که در مقابل يك رژیم هستیم خوب بیائید ببینیم ما راست میگوئیم شما راست میگوئید. اگر بخواهید هی داد از وحدت میزنید، وحدت مثل ازدواج زن و مرد نیست که بیائیم بنشینیم بگوئیم. انکحت، آنهم بگوید قبلت، وحدت باید وحدت باشد، وحدت دید باشد، خب بیائید دیدمان را یکی کنیم. حاضر نمی شدند، بعد می پرسیدیم چرا؟ بعضی ها که صادق تر بودند میگفتند: اگر اینها بحث نکنند، شك کنند، چون به آن حقیقت نمی رسند در این مکتبی هم که مبارزه کردند، شك کردند، سقوط میکنند، چنانکه دیدیم یا خود فروخته دستگاه میشدند، یاسقوط در هروئین و مشروب و عرق و هرزگی و غیره. **اولئک الذین هدیمهم الیه و اولئک هم اولوالالباب.**

مرحوم دکتر شریعی این خصیصه را داشت، دائماً گوش میداد، دائماً فکر میکرد و مطلب را آنچه احسن بود از هر مکتبی میگرفت. از مکتب چپ، از مکتب راست، از مکتب اسلام، حتی خودش گاهی به من

میگفت: من از يك جمله‌ای که در يك کتاب معمولی است، معمولی دینی، که چشم مردم نمی‌آید مطلب دریافت میکنم، و بعد آن احسنش را جذب میکرد و همیشه هم معترف بود که من ممکن است اشتباه بکنم. این منتهای خصلت يك انسان متعالی است و چقدر ظلم میکردند مخالفین که میگفتند او حاضر نیست بحث کند، چنین است، چنان است، کتاب را می‌نوشت، اینهمه بحث میکرد و میگفت جواب بدهید، بحث کنید اشتباه مرا بیان کنید، بحث کنید، این مکتبی است که ملتی را میتواند تغییر بدهد، همانطوریکه گروه گروه جوانهای ما را از کاخ جوانانها به حسینیه ارشاد کشاند. کاخ جوانهایی که ساخته شده بود برای همین که ملت را مسخ کند تغییر بدهد بطرف انحطاط، دختر و پسر ما را که يك آلت بی‌اراده‌ای برای مصرف و برای استبداد و استعمار باشند. چشم و گوش بسته، فقط يك حیوان دوپای غریزی، آن نخست‌وزیر معدوم ملعون در یکی از مصاحبه‌هایش یادم هست به‌او گفته بودند: این کاخ جوانهایی که ساخته شده و دختر و پسر که به‌آنجا می‌آیند هنوز رویشان بهم باز نیست، خوب باهم معاشرت کنند. پس، متوجه هستید چه میخواست بگوید. گفته بود نه کم‌کم ما اینها را درست میکنیم. درصد هستیم این تغییر زیربنائی بود، این اصل مطلب است، مکتب دکتر شریعتی بود و خدایش رحمت کند که این رسالت را به خوبی انجام داد. خوب در این بین هم، میدانیم استعمار از همین آگاهی، از همین تغییر نفوس، تغییر فکر، تغییر اخلاق، این برخلاف مسیر استعمار و استبداد و عامل مزدور داخلی بود.

بهر صورتی این بوده، هر روز در يك گوشه شهر میدیدم يك بساطی و يك معرکه‌ای علیه دکتر شریعتی بود، خب بابا چه خبر است؟ بروید با او بحث کنید، صحبت کنید، بنشینید مطلبش را، در مقابلش جواب بدهید، گاهی هم يك جمله از کتابش گرفته میشد و سروصدا در همان مجامع و مجالسی که میدانید که ساواک گرداننده آنها بود، حالا یا آشکار یا نهانی، و همین تغییر نفسی که در يك فرد متفکر محقق ما و جوان آزاده ما پیش آمد و مردمی را تغییر داد، زیربنائی شد برای این انقلاب بزرگ ما. ما نمی‌گوئیم دیگران سهم نداشتند، همه سهم‌داشتند، یعنی قبل از این انقلاب، آنهایی که صاحب فکر و اندیشه بودند، زمینه فکری ساختند، اسلام را آنطوریکه اسلام پیامبر، علی، اباذرها، حسین‌ها

بود به مردم نشان دادند و رهبری بزرگ و قاطع امام حضرت آیت‌الله العظمی خمینی، با آن رهبریت قاطع، این انقلاب را به ثمر رساند، با این زیر بناها، امروز هم بر شما جوانها بر شما فرزندان انقلاب اسلامی، بر شما فرزندانی که مسئول امروز این کشور، بلکه ملت‌های محروم خاورمیانه و دنیا هستید، بار مسئولیتها اکنون و برای آینده بردوش شماست. همین است که با کمال تفاهم و تحقیق و تبیین هدفهای اسلام را بشناسید و تفرقه‌اندازها و دسیسه‌بازها و کسانی که میخواهند با يك جمله یا يك کلمه، بین این گروه مسلمان، آنگروه مسلمان تفرقه بیندازند از هر گروهی يك نفر اندیشمند با هم بنشینند و مسائل را باهم حل کنند و راه نفوذ استعمار و استبداد زخم خورده را بشدت ببندند. این هم وظیفه شماست. آخرین ملاقاتی که من با مرحوم دکتر شریعتی داشتم، آنوقتی بود که او تازه از زندان بیرون آمده بود، شبی بود که تا نیمه شب و بعد از نیمه شب با او بودیم و آن روح خلوص و دریافت احسن را چنان در او دیدم که این خاطره هیچوقت از نظر من محو نمیشود - وقتی صحبت میکردم با تمام حواس گوش و چشم و فکرش متوجه جمله‌های من بود و میگرفت و بعد به من برمیگرداند. با يك توضیح بهتر و با يك تعبیر بالاتر - یادم هست که آخرین مسئله‌ای که بعد از نیمه شبی بود مطرح شد، تفسیر سوره قدر بود و مسئله لیل القدر. من يك جمله‌ای گفتم و دیدم او شروع کرد بسط دادن، که مرا آنقدر جذب کرد که ساعتی از شب گذشت. و بعد از او جدا شدم. او بطرف تقدیر «لیل القدر» رفت. من هم بطرف تقدیر، من به زندان رفتم و سعادت شهادت را با اینکه زمینه‌اش فراهم بود و از آثارش میدیدم نداشتم - شاید هم خواست خدا نبود. او هم هجرت کرد و در مسیر شهادتش، پیش رفت. خداوند این شخصیت بزرگ را و آثارش را برای ما و برای جوانها همیشه آثار این شخصیت، کتابهای او، نظریات او را زنده‌تر بدارد و بر شماست که در اطراف مطالب او - مسائل او، بحث کنید، بیاندیشید و همان راهی که او رفت برای تبیین اسلام، يك اسلام انقلابی و اجتماعی و نه يك اسلام فقط ذهنی و سنتی که همیشه داشتیم. شما موفق باشید و این انقلاب همانطوریکه گفتم برعهده شماست. من آخر مرز هستم و شما در بین راه هستید و حرکت میکنید - خداوند همه شما را حفظ کند.

والسلام علیکم ورحمة‌اله و برکاته